



أنت على الصمود • ووفى على الوعد والوفود على غيبة فداك • أنت أنت  
 الرحمن • الفضل • الجود • وأنت أنت الكريم • وأنت أنت الرحمن • وأنت  
 أنت العليم • لا اله الا انت المقدر القديم • ولم يحسر القريبون على  
 يد البستان العظيم • والذنب الحسم الا جهل حقيقة الاسرار • او عدم ما بهم الاوار  
 وملا حطة النار • والاصدقوا كلامه • وشاهدوا آياته • عرفوا آياته • و  
 استظفوا في ظل رايته • واطلعوا على اشارته • ورفوا من اشارته •  
 ثم علم • ان حقيقة الرحمة التي غيرت القلوب • وبجول الفتى والسقط  
 الوحيداني • قد نفد سس من كل ذكر وبيان • واسارة ونعت وشارة • ومن  
 منى عجرات الحفول عن ادراكها • وماهت النفوس في سير فاشا • لا تك  
 الابصار • وهو يدرك الابصار • وهو اللطيف الخبير • ولكن اذا نظرت  
 الى حقائق الاشياء • وعلو عوار اسمائه وصفاته في حيز الوجود بسهوه لا ينكر  
 الاكل جهول • وعنود • حيث ترى ان الكون مشوراطن بالسرار • المكنون المصون  
 في القوح المحفوظ • وامن فرة من الذوات او كائنه من الكائنات الا باطن  
 يذكره • وحاكبه عن اسمائه وصفاته • شبهة عن عزة كبريائه • بدله على وحد  
 ورحمته • ولا ينكر في كل من لسمع او بصرا • وعمل سليم • واد نظرت الى  
 الكائنات بالسر باحق الذوات • ترى ان اشعة الشمس حقيقة ساطعة على ما



فيها كحلي عن انوارها واسترارها وسطوح شعاعها وانظر الى الاشجار والى الانهار  
 والى الازهار حتى الاحجار ان ترى انوار الشمس ساطعة عليها وظاهرة فيها و  
 سيرة عنها ولكن اذا عطفت النظر وحولت البصر الى امرأة صافية نورانية  
 وبحال لطيفة رازية ترى ان الشمس ظاهرة فيها بشعاعها وحرارتها ورفصها و  
 صبرها ولكن الاشجار انما لها نصيب من نورها وتدل عليها  
 واما حقيقة الحكمة النورانية والمرأة الصافية التي كحلي بها عن شجون  
 عليها وتطبق انوارها على انوار الشمس الظاهرة فيساق في حقيقة الحكمة الانسانية  
 والكيفية الرحمانية والذاتية الصمدانية كل ادعوا لسه او ادعوا للرحمن  
 انما ادعوا لخلده الاستنساخى هذا معنى قول المسيح الاله في الانجيل فقال  
 قالت المرأة الصافية ان الشمس ظاهرة في جميع شجونها وصفاتها وانوارها  
 بل كذبت في قولها او ينكر في بيانها لا والذى خلقها وهشها وابدعها و  
 جعلها حقيقة منطوية لشجون عليها فيسبحان من ابدعها ويسبحان من انشأها  
 ويسبحان من اطربها فهذا قول المسيح الذي تعوذ به والقرصون عليه حيث  
 قال ما كان الاذن في الالباب والاب في الابن فاعلم ذلك واعلم بانسراج  
 ركبته والاهوال المشركون في حجاب من الحق لا يعرفون ولا يسمعون  
 ولا يفهمون فاعلم ان هؤلاء هم الذين لا يعرفون ولا يسمعون اولئك



كالأنعام حيث لا يفرقون بين أولادهم وأحفادهم والآنتم لم يزل من أسرار ربك  
الرحمن الرحيم وأنت أنت استبشر بهذه البشارة الكبرى وقم على أعلاها  
كلمة الله ونشر نفحات الله في تلك الأقطار الثامنة الأربعة عشر وأعلم ان ربك  
يؤيدك يقبل من الملائكة الأعلیٰ وجود من ملكوت الأبلیٰ تترى ونصول على  
جنود الجبل والعمى تترى ان الأفق الأعلیٰ انتشرت منه بارقة الصباح  
واحاطت على الأفاق ومحت الظلمة وزالت الليلة الليلية والاحت  
الغزاة وأسفرت البضار ساطعة الفجر على الأشجار يومئذ يفرح المؤمنون  
ويجذب الثابتون ويفرح المرجون ويغدم المترزون انقدام الظلام عند  
تسلي الأضواء في الأسرار  
المسمى المسمى هذا عبدك النوراني ورفيقك الرحاني قد اقبل اليك و  
وقد عليك ووجه وجه اليك واقرب وجدانك واعترف بغير ذنوبك  
ونادي باسمك بين الأمم وهدى القوم الى سبيل رحمتك يا ربى الأكرم  
وسقى الطالبين كأس الهدى الطافية بصبا موهبتك الكبرى  
رب ايدى في جميع الشؤون وعلمه ترك المصون وانشر عليه لؤلؤك  
المكنون واجعله علما يجمع بازيح ما بيدك على العصور وعينا نالته  
بالماء الطهور ونور القلوب نصيا سراج ينشر النور ويظهر حقائق الأشياء

و ان من الفضل والحمد من خلقك ارحم الراحمين  
و انك انت الله الرحمن الرحيم

سورة الاحقاف

ای سجدت سجدهات ریاض ملکوت • نامه روحانی قرانت شد و مضایق  
محبت رحمانی معلوم و مفهوم گشت • خوددار که از کاس محبت اندر سیرت  
دار مانده سمانه مرزوق • و جام حیات اعی مشرق و مغرب • امروز  
جان آید می ز ملکوت الهی ظاهر و باهر که اگر نفسی از ابدان موقوت این شود  
قلوب در دست تصرف او اسیر و مستر و مخبر است • دار و احیاناً  
او سیر و مشرق و مغرب • ای آینه انده • امراض بر دو قسم است  
ذو حال و جسمانی • امراض جسمانی باذوبه و علامت اعصاب و عقابر  
معالجی گردد • اما امراضی که از اثرات تشابه ماسل بقوه روح انسانی  
معالجی گردد • ذل روح الهی که بر عوارض جسمانی از عوارض جسمانی  
است • لهذا چون ذوق انسانی بیاید است روح القدس منزه و موقوت  
در عالم کمال در هر چه از مراتب ایزد عز و جلال است • اما تشرفات  
نفس در هر سطحی • بر این در هر چه از مراتب ایزد عز و جلال است • و از وقت



ارتباط فعل و انفعال حاصل شود و از فعل و انفعال معانی حاصل شود و این  
استخراج اخلاق و ذوی وجود است از ترکیبات نفسانی مانع که این  
حقیقه از لغات علم قیاد است که نوعی از لغات است که در حکم فطری است و این  
لغات است یعنی حیوان که نوع است لای نمود اما اگر جمیع علام صفتی از صفات  
در جمیع شئال و ترکیبات و مانع موجود باشد حیوانی که در  
استدلال است چون جمیع اشیا کانه کائنات که اعضای یک کل عظیم عالم  
وجود است که در ربط است بین هر کانی که کائنات عضو از اعضا اجزای از اجزای آن  
یک کل است لکن از هر چه در سبب ارتباط است خالق سایر اجزای  
توان نمود مثالش یک کل است یعنی عالم امکان چون یک کل است در صورت  
ما که جمیع اجزای و اعضاء و ارکان و جوارح مربوط است بعضی بعضی ارتباط نام  
مثلا از آن پس و انکشاف حرارت جسم اراض نباتی اشیا شجره و او می شود  
و از بعضی جوارح سایر اعضا بیدار میگردد و حیوان است در ارتباط است  
لکن توان استغراب بود که از خلوص کفوف و لایلی مکشوف کرده که خالق عالم  
استقبال معلوم شود باری برین سه چیز است که سوال نموده بودی  
حالی از هر جان از خدا بخواه که نشانی روح القدس مؤید کرده می باشد  
جمیع این ترائین و دلائل و قیاسی است که در بیان نشانی تالی است

که حقیقت اشیا منصرف است و چنان آفرین دارد که مرده را زنده نماید و  
 کور را بینا کند و اگر راسته نماید یعنی اهو حسن عالم را بشریح علم الهی وارد کرد  
 و قدر آن صرف را و حد آن عنایت کند و مستند را بر توت بی پایان نکند  
 فرماید: ظلمت بجز بر آنجکی نور نکند و جهل بجز با تاج علم بر سر نهد این است  
 قوت روح و آفرینگر است از خدا بخواه که از این فیض عظیم و نور مبین  
 بهره و نصیب بری دعائی بخت و سعادت سعادت خواسته بودی  
 پس شایعات کن و بگو که **عقبات**  
 ای پروردگار منست از این رحمتی کن و قضایم از بحر غنا نصیبی بخش  
 محتایم علیهم ده و لیلایم عزای بخش و سبب ظهور و دو خوش از  
 خوان نمست روزی خوار و سبب کائنات از فیض عنایت  
 بهره بردار این ضعیف را از فیض طلیل محروم نسزبان و  
 این ناتوان را از توانائی خویش عنایتی بخش و رزق یومی را  
 رایگان در و معیشت ضرور را بر کنی ایسان فرما تا سستی  
 از دون تو گردیم و بکلی بیاد تو آفیم و راه تو بوسم و بر دی تو جویم  
 و از تو گویم و نوری تو آملی نسزبان و نوری را رزق عالم رسان  
**عقبات** و صدک انجیر الشارح



ای سجدت منجات الحینه • کتب مفصل که بیس کسز او از قوم نموده بودید  
 ملاحظه کردید • اولی آنست که در سلسله مدخل امراض مدعی نموده بودید • اولی  
 الواقع عصبیا را مدخل عظیم در امراض • سالیانه محتوی است • اگر خانیچه سیر  
 از او سالی عصبیان و طغیان بری بود • و بر سران سببی مدعی بدون است  
 شہوات سلوک و حرکت میبود • البتہ امراض این شدت نوع نیافت  
 و سبب است • زیرا اثر شہوات شدت استغناء با طبع سبب  
 کرد • طعمهای در کتب و فتوح و مابین برین در • و شکی در آن  
 و در داخل و خطا باشد • و از آن عند ال • سببی سحر فکت • لهذا امراض  
 شدید و متوعه گویند که در • زیرا حیوان من حیث جسم  
 ترکیب انسان است • ولی چون با طبع سبب قناعت نماید و چندان  
 در اجزای شہوات مصرا نه که • و از کتاب معاصی نماید امراض  
 بالنسب انسان قلیل است • پس معلوم شد که عصبیان و طغیان انسان را مدخل  
 عظیم در امراض است • و این امراض بعد از حد و شترکیب شود • و  
 توالد و شاسل نماید • و شترکیب در دیگران کند چون اسباب معنوی  
 فصل در امراض است • و اما اسباب جسمانی صوری امراض است



میزان اعتدال در اجزای مرکبه جسم انسانی است • مثلا جسم انسان از اجزای  
 متعدده مرکب است • ولی هر جزئی از این اجزا مقدار می بیند که میزان اعتدال  
 و چون این اجزا بر حسب میزان معتدل طبیعی در مقدار باقی و برقرار ماند  
 یعنی هیچ جزئی از مقدار و میزان طبیعی تجاوز نکند • و زیاد و نقصان نیابد  
 مدخل بسیاری از برای امراض حاصل نگردد • مثلا چیزی نشویرا میزان  
 و چیزی شکری را میزان • اگر بر میزان طبیعی باقی ماند مدخل از برای امراض  
 حاصل نشود • ولی چون این اجزا از میزان طبیعی تجاوز کنند یعنی زیاد و  
 تناقص یابد همیشه از برای امراض مدخل حاصل گردد • این مسئله را  
 بسیار دقیق لازم است • حضرت اعلی روحی لا اله الا هو قدوس  
 لا حول و لا قوة الا بالله العلی عزوجل فرموده که باغذیه مساویه امر اینست •  
 و کمش این است که در اجزای مرکبه جسم انسانی از میزان اعتدال اگر اختلال  
 حاصل گردد لابد این مدخل امراض است • مثلا اگر چیزی نشوی زیاد  
 یابد و اجزای شکری تناقص جوید • مرضی مستولی گردد • حکیم  
 حاذق باید گفت نباید که در وجود این برین چیز جزئی تناقص نموده و چه  
 جزئی زیاد حاصل کرده • چون این را گفت نباید غذائی که جز تناقص  
 نموده در آن خدا بسیار است برین دین و اعتدال حاصل گشت



و چون مزاج اعتدال را بد مرض مندرج شود در میان این سلسله انکس  
 حیوانات سائره فن طب نخواهند و انکشاف امراض عقل و دوا و علاج  
 نمودند هر حیوانی که برضی بسند گردد در این صحرای طبیعت او را ولایت  
 بر نوعی از گیاه نماید و چون آن گیاه را تناول کند مرضش مندرج شود  
 شرح این سلسله این است که چون جزئی شکر می در جسم منافصن باید با طبع مزاج  
 میال یکجای می شود که در آن جزئی شکر می دغور دارد و بسوی طبیعت که نفس  
 اشتیاق است در این صحرای میان هزار نوع گیاه یکجای پیدا نماید که جزئی شکر می  
 در آن بسیار است و آن را تناول کند و اجزای آن که شش اعتدال حاصل  
 نماید در دفع مرض شود این سلسله را بسیار دقیق لازم است و چون  
 اعلیای حادثه در این سلسله تعلیقات و تعلیقات مکرر بحری دارند واضح  
 و مشهود شود که مدخل امراض از اجزای گیاهت اجزای در کینه جسم انسان است  
 و معالج آنرا مندرج است و این بواسطه اعتدال مکرر و مندرج است  
 و البته در این دور بدیع فن طب سحران خواهد شد که باغبان اطباء معالجه نمایند  
 که قوه باسره و قوه سامیه و قوه اذنی و قوه شانه و قوه لاسه و قوه بیض اینها  
 قوای میزانه اند تا افع را از مرض نبردند حال ممکن است که قوه شانه  
 انسان که نیز مشهور است از اجزای سلسله انکس نماید و آن را که

کسب اسم از آن مفید باشد این سه عمل در حال است و همچنین قوه باهرا  
 که غیر مبصرات است اما ممکن است که از مشاهده ذرات سنگ در چشم  
 انسان استفاده نماید استغفر الله عن ذلک و همچنین قوه دالقه  
 نیز قوه غیره است قوه دالقه چون از چیزی که در او البته آن مفید نیست  
 اگر در دست فایده اراد حاصل شود بالمآل مضرتش متوقف است و همچنین  
 مزاج چون در مقام اعتدال باشد آنچه از آن متولد شود شبیهی نیست که آن  
 مفید نیست ملاحظه کنید که حیوان در این صحرای که صد هزار نوع گیاه دارد  
 میچرد و بقوه شامه اشتیاقی رود هیچ گیاه میکند و بدالقه میچند هر گیاهی  
 که شامه از آن متولد و دالقه از آن متولد و آن را تناول کند مفید است  
 تا اگر این قوه غیره را نداشته هیچ حیوانات در یک روز طایف متولد  
 زیرا نباتات مستعد بسیار و حیوانات از مخزن ماده و غیره لکن ملاحظه  
 کنید که چیز آن محکم دارند که آن گشتافع از مضرت نمایند و هر چیزی  
 که از اجزای مرکبه حیوان شامه غلبه گیاهی بچوبند که در آن آن جزا سزاید است  
 و تناول کنند و اجزای مرکبه اعتدال حاصل نماید و مرض منقطع شود  
 و چون اطبای عاقله معالجات را با غلبه رسانند و دالقه سببه ترتیب  
 دهند و نفوس بشر را از آنها که در شهوات منغم کنند البته از مرض سزا



منه گفت باید وصحت گوید از سانه بسیار زنی کند و این سخن و مفر است  
که خواهد شد بحسین احقاق الطوار بعد از کلی حاصل خواهد شد در حدیث التوحه و انشا

### سوره الممتحنه

ای سلاطین و دودمان حضرت خلیل علیل ○ ان بود حسین حضرت ابراهیم دعا در  
حق زینب عیسی فرمود که ای خداوند منم بر این سلاطین را امریز کرد ان  
و مشوایان عالمیان کن در در که بر ان این دعا معروف است قبول کردیم  
این بود که ارض کنعان گشت و در این بقوب حضرت قلوب شد و ظهور  
یوایب رت و دود گشت و حضرت با کشتان بر حید در داینا  
در راه سودان افتاد و بدین هم معده و در کشته شود و روزی گشت و در  
زند ان یگانگان افتاد و لی در نهایت اوج راه رسید و ایام و شاه  
برادران ستمکار کردید و حضرت کلیم در وادی رحمانی شعله نورانی  
بر افروخت و در قلعه طور بعد از روز روشن کرد و حضرت داود  
سلطنت و جود انیس نمود و حضرت سلیمان حمت بی پایان نشاند  
و حضرت روح منور سجانی جبارنا معطر کرد و حضرت رسول افقا  
بزرگ و بی نظیر روشن کرد و حضرت اعلی روحی که الغدا جهان را

جهان تازه و نفوس حیات در بسکلی کائنات دست در هم باین دورا عظم رسید  
 و صبح جهانیت دید و هر اعدایت روشن کرد و در محض حقیقت چشم رسید  
 خلق جدید بدید و فصل برین کور بدیع رسید نام بهاری و برید  
 سحاب رحمت غنض عظیم عیشید و باران شد بگردن غنض حقیقت آفتاب کون  
 جان پر نو و حرارتی افاضه کرد که هیچ اشیا چلیمت جدید و کلل بدیع جلوه  
 نمود بوم سرور آمد و خورشید و نور شد و خیمه المی بلند شد و سر بر حاکم  
 مستقر گردید و جنت ابلی در بحال عیلت در جهان حرکات در نفع نمود  
 لند او قسآن آمد که خداوند هرمان آنچه بجنسش ابراهیم وعده نموده و قافرا  
 و سلار و دو دمان آن جلیل را عزیز فرماید و در افطار بزرگوار گشت  
 این است که پیش از این شش پند تقدیس داخل فرمود و در خل شجره پیکان  
 منزل داد و در قصر شید منزل عنایت فرمود و در مدینه عهد ماوی  
 داد که الله روح آن بزرگوار در ملکوت است از ایمان و ایقان  
 و بیوت بر همان ایثار و دودمان سرور و شادمان است و  
 نفوسی که در سبیل المی در مسدد و حیثیت افتادند و جام بلا نوشیدند  
 آن اشخاص بر مساحت نمودن از هر وجود معدود و مذکور و منظر الطمان  
 و در دعوات کتبت در این





الاعتراف بالذنب

والذي اقرب اليك بالذنب في جميع هذه اللبنة الظلمة وانما جيت لسان  
 منزهة عنك التي انشرت من كلوك الذنب واول رب احسن  
 عليك ولا اجد لطبور الا حكار صودا الى كلوك قدسك قدسك  
 بيبوشك عن كل ذكر وشار وشرقت بيبوشك من محامد اصل الانوار لم نزل  
 نشت في تقديس ذاك منعا لبا عن ادراك العارفين من اللذات الاعلى ولا نزال  
 يكون لي شر حقيقك متسا عن عرفان الواصلين من سكان حيرت العلماء  
 الذي الذي مع هذا الاتهام كيف اذكرك بذكر او اصفك بصف بفتا  
 الذي قدسك عن كل القوت والاصناف المحبوبة الذي الذي المسمى  
 والحساري وقصري وذلي وسكني والمني باسم عنوك وبوشك وقصري  
 شحات مجتاك واشرح صدرى بنو معرفتك وطيب نفسي بمرارة وجدك  
 واجسب بسانم رايض مايتك حتى القطع عن ذنوك والوسل بربك  
 كبرياك والنسي اسواك واستشس شحات ابائك والوقوف على الوفاة  
 في عتبة قدسك وعلى القيام بجدت ارك وعلى الخضوع والخشوع عند اجابك  
 والاعتماد والفساد في محض اصغياك انك انت الموقد الموقد العلى الكريم  
 الذي الذي اسسك باشران انوار ملكك التي اشرف بها الافاق والمجتمعات

عين حمايتك التي تملك كل الاشياء • وتموجات بحر عنايتك التي تملك  
 كل الاطراف • واطراف حجاب مواسمك التي تملك على حمايتك الملك  
 بانوار تحتك التي سبقت الموجودات • بان نورها الاصفياء على الوفاة  
 ووفق الاجزاء على خدنة عنك العليان • وتضرم بحبوك قدرتك التي احاطت  
 الاشياء كلها • وتجدد بحبش عروم من الملائكة على • ايرت انهم  
 صنعنا بحبائك • وفقرار في قناك • ومصطرون ال فضلك • ومخاوي  
 الى اميدك • وموجودون الى ملكوت توحيدك • وسناقون لغيرهات  
 مواسمك • ايرت صف ضمازم بانوار تعديك • وطلب سرارك  
 بوجوهنا نبيدك • واشرح قلوبهم نفيحات السرور • وانجوار النشرة من ملكك  
 وانور بصائرهم بشاهدة اناك الكبرى • واجعلهم ايات التدريس ورايات  
 التفسير تحقق في قطب الامساك على عموم الوردى • وانركلاهم في القلوب  
 التي كانت كالصخرة الصماء حتى يقوموا على عبواتك • وينقطعوا الى  
 ملكوت ربوبيتك • ويوجهوا الى حبروت قيويتك • ويشروا اناك  
 وينوروا بانوارك • ويمسوا سرارك • ويهدوا عبادك الى الماء العذب  
 عين التبريد التي تبيت وفارث في بحبوحة فردوس احديتك  
 ويشروا اشراع الانقضاء على سفينة النجاة • ويسيروا الى حمار معركت



و یسطوا اجنحة التوحید و یطیروا بها الی ملکوت و حدائقک و یصیروا  
عبادا یتلقون بالسموات من الملائکة العلی و ینبئ عظیم اهل ملکوتک الای  
و یسمعون اذ ینزل الوهات الغیب بالیشارة الکبری و یناجونک فی الاسحار  
بایدع الازکار شوقا الی لقاءک یا ربی المختار و یسکوا بالعیس و الاسرار  
نوقا الی اللوز و فی ظل رحمتک العظمی ارباب الیدهم فی جمیع السور  
و انصرهم فیکمل الاحوال بملائکة قدسک الی هم جنود لا یروحف و کتاب غایب  
علی حیوس الملائکة الادی انک انت المقدر العزیز القوی المحیط و انک العلی  
کلشی اقتدر پاک بزدانا اخذ او ند فمرمانا اوارکان کوی تویم و  
شاقان روی تو و عاشقان جوئی تو بیچاره تویم افتاده ایم و نسیم  
حسیریم ضعیفیم رحمی فرما و بوسی عنایت کن از قصور در گذر خطایا  
بیایان پوشش هر چه نسیم از تویم و آنچه گویم و شنویم و صف تو گویم  
در روی تو جویم و در راه تو پویم تو خداوند مهربانی و ما کنه کار میرو  
سامان پس ای ابر رحمت رحمانی ای گلشن عنایت نعمانی  
ای بحر مودت موحی و ای آفتاب عنایت پر نوری رحم فرما عنایت  
کن قسم کجالت که هر خطا متاعی نده و بغیر از اعمال عالی نده مگر پرده  
سختی است پوشاننده و حفظ و حمایت شامل حال کرده و الا این ضعیفارا



به تو آمانی که بخدمت بر دارند و این هم از احوال عثمانی که بساط عزت که سرانند  
 نوالی مقدر و نوالی نایب کن بودی بخش این نفوس بر مرده را بر شای  
 ابرو بیت طراوی عثمانی کن و این حقائق چندله الی انشرفات  
 شمس احدیت بر و شمسای بخش این ایسان قلب را بدین  
 رخت افکن و این قافله گشته را پیشاه احدیت ولایت کن  
 کجاست بخار از عین است ولایت کن و او در گمان برادر شاه  
 عزت ماوی بخش کجاست از اسب سیل بویت بنوشان و مردگان را  
 بیایست بدین زند کن کور از این افرازان و کور از این ششرا کن  
 کجاست از کویانما و افسردگان را بر افروز و حافظان را است بیار کن و خوشکاران  
 میدارند و معرور از انقبیه در هر کار نوالی مقدر نوالی بخشند و نوالی  
 مهربان آنک است الکریم المسال انسی بابران المی و راوردان  
 این عبد قالی شمس حقیقت چون مطلع آمال بعضی استقامی سبذول و  
 والوق وجود هر نو تقدیس شکر گشت چنان جلوه فرمود که غلالت و نمان  
 ضعیف و مستقیم کردید لهذا خطه خاک غیظه افکار گشت و در صدالی  
 و کما ملکوت اعلی گشت لغات قدس و نیز در و نوالی بخشند  
 ششرفند و نام هر صبح المی بر و آمد و از نواحی و از نواحی نامتسا





از دست عنایت پورید • صبح نوزادی در دیده • و بیارت دوست گری بر لب  
 نوبهار المی در عالم امکانی خیمه و مهر گاه روز • ارض وجود بجزکت از خط مشهور  
 و شکر گشت • خاک افسرد و ارض افسرد • و ارض مینه جاست او بیست  
 کل و دریا صین عرفان روید • و سبزه نوخیز معرفه التدریج • عالم امکان  
 مظهر فیوضات رحمان شد • و حضرت شهسوار عمو گاه غیب سخن کردید • ندا  
 الملی بلند شد • و بزم الت است که سبزه گشت • کما سبزه بیاق بدور آمد  
 صلاهی عمومی بلند شد • قومی سرستان آن صهبای الملی بلند شد • و گروهی  
 محروم از آن مویست عطمی • انجوسسی از بر تو عنایت بصیر و بصیرت بود  
 نمودند • و طائفه از نعمات احدیست بود و طریقی از غیب عرفانی در سخن  
 تقدیرس آغاز نغمه و ترانه نمودند • و بلبلانی بر شاخسار گل رحمانی فریاد  
 فغان کردند • ملک و مملکت زمین ایست • و در شکست بهشت برین کردند  
 ولی بجز اندام سوسنی که خافغان هنوز در خواب غفلت گرفتارند • و مجرد آن از  
 این مویست تقدیر سبزه زار • کوران بگویند • و کوران مردم و مردگان  
 ایوبس • چنانچه میسر آید • اولتک میسوا من الاغرة کما یس الکفایین  
 از سحاب القیوم • شمالی ایران شمالی لشکر انور است • و در زبان کمالیست  
 یکم و ستایش جمال هر دو میرد از دید که از این کاس ظهور سبزه زارین

خاندان بسیار بزرگ و استخانت از انعامات قدس شام مضطرب نمودند و در این  
 قیام بیست و نهار باغ حضرت کردید و در این قیام در وفات از دست و در این قیام  
 و نام از این باره در جوانی حضرت اعدای شاول نمودند این است  
 از خصایص حضرت رحمان است و این فضل خود از نواد عطا باسی رب  
 در این سیر ما به المده عودون بشروان و المختارون فی سلیمان  
 یعنی است دعوت بسیار در عالی القوس به افضل و موهبت هدایت حضرت  
 کباب ذکرت من فضل الله بعبید من بشا آواته و فضل عظیم است این است  
 صحیح شافی را در اراج نفاق از اصل نفاق الحاطه نمود و در این وفات از انعام بسیار  
 اصل خود هجوم نمودند و علامه ذکر را بعد از ان بی فکر در صد و نه و غزالان کهرای  
 محبت سر را در زندگان در پی روان محمد احقر عظیم است و هدایت الیم و اجنا  
 المی باید چون جیل نبین باشند و چون بنیان زمین زمین است از شد از قیام  
 مضطرب نگردند و از عظامم رزایا محزون نشوند و نوسل بنیل کبریا جویند  
 و توکل بحالی علی نمایند بلکه بر عون و عنایت حکومت قدیم کنند و اعشا  
 برصون و حمایت رب کریم در هر دو قیام است عنایت بر طراوت و  
 لطافت گردند و در بر نفسی از نفحات روح القدس زنده و تازه و خرم  
 شوند و بر قدرت حضرت ربوبیت قیام کنند و در سر نفحات الهی قیام



بهمت را بسدول دارند از مبارک را حسن حسین باشند و جنو جمال همرا  
 قطع زین در صین میان امر الله را از بر حبت حافظ این کردند و افق  
 بسین را هم نیر سوزند از بر اطلالت ده بار انهم از بر حبت در عجم است  
 و طوائف عالم در فکر محبت نور معلوم با وجود عجم بسین قبائل که میخوان  
 دی و خافل بود البتہ ہوشیار باشد و سیدار و در خط و حیات امر و در انکار  
 ایوم الرزم امور تعدیل اصلاحت و تصحیح اطوار و اصلاح رفتار باید اجتناب  
 رحمن بخلق و جوانی در من خلق مبعوث کرد و انکه در انکس کما کلمتین تقدیس  
 اتفاق را معطر نماید و نفوس مرده را زنده کند از بر مقصود از جلوه الهی  
 و طلوع الوارثیہ غیر نامی تربیت نفوس است و تدبیر اخلاق بر  
 الوجود تا نفوس مبارک از عالم ظلماتی حوالی نجات یافته بصفا مبعوث کردند  
 که از من حقیقت انسانیست اسویان لاهوتیان شوند و علما میان نور انبیا  
 کردند مردمان صرف محرم را از ملکوت شوند و بعد و مان محسن انوسان جلوه  
 لاهوت شوند بی نصیبان از بحر بیابان نصیب بریزد و نادانان از زمین  
 حیوان و انانی سیراب شوند در نہ کان نرک در نہ کی کنند و نیز سخنان در نہ با  
 رد باری باشند اصل جنک صلح صغی جویند و در نہ کان نیز خاک از  
 سلیم صغی برہ برزند با کان از عالم باکی خبر گیرند و الود کان از جوی تقدیس

نصیب برسد اگر این فیوضات الهیه در حقائق انسانیه جلوه نماید فیض ظهوری بر ماند  
 و جلوه نفس حقیقت بی اثر گردد پس ای ایران الهی بجان و دل بکوشید  
 تا از خلق و جوی مبارک نصیب و بهره گیرید و از فیوضات تقدیس قسمی بد  
 تا آیات توحید شوید و آیات تجرید گردید و حقیقت نفرد را جوید و در این  
 کاشن الهی بنفحات رحمانی اغار نعمه و ترانه نمائید طپور شکور گردید و در گلزار  
 وجود آوازی بنوازید که محیر عقول و شور گردد در قطب امکان علمی افزاید که هم  
 موهبت ابراج عنایت موج زند و نهالی در مزرعه وجود و باغ شود غرس نمائید  
 که اثرش در نبات طراوت و طلاوت باشد قسم برتی حقیقی که اگر بنصاح  
 که در الواح نورانی نازل عامل گردید این خاک سیاه آئینه ملکوت اعلی شود  
 و این خیز ادنی کاشف ملکوت ابھی گردد ای ایران الهی ای محمد سر  
 فیوضات غیبی حقیقت از جمیع جات محیط است و ابواب رحمت از جمیع اشطار  
 مفتوح و وقت استفاضه است و هنگام استفاده و وقت را غنیمت بشمرید  
 و فرصت را از دست دهید از ششون این عالم ظلمانی بکلی بیزاید گردید  
 و بششون آثار حقائق ملکوتیه واضح و آشکار شوید تا ملاحظه فرمائید که بر تو حور  
 بر زبان درجه درجه روشن و درخشنده است و آثار عنایت از غیب اصیب  
 چگونه بایر و ظاهر و لایح است ای ایران الهی ای محمد سر علی حضرت شهریار



در نهایت مهربانی و حضرت صدرا است پناهی در منی در جبه عدالت و عین  
 بر روی ما بدو و سنان شبانه روز به عامی بدست ایندوات لوی الشوکی  
 بر او زد و شکر اند و ادعای و فریاد و مهربانی اعلی حضرت با صداری  
 قیام کنند و بر این احکام پیرمیشا است که در هیچ کتب سابقه ای  
 و علیکم التحیة و الشاکون حضرت منتهی به فضل جمال قدم و رشتا  
 بیوت و رسوخ و فارغ از دون حق و خادم امر عظیم بهار الله الامی مع شرح

برو الامی

ای دوستان الهی و یاران صمیمی • زیرا که در سنان مقدس علی الامی کل  
 مشمول و مشمول کماط عنایت سلطان وجود سید • ابواب شگفتایش  
 جمال قدم بر وجه مفتوح • و صد دریا سینه فیض قدیم و مذاق ربی قیوم سرود  
 عواطف ملکوت الهی بچشم بر گیر و مستبصر • و الطاف حضرت ملا علی را بکار  
 هر پیر و جوان • که فضل پر مویج است • وجود نماید قیوم قیوم علی بایم  
 خط مرآت نمود و قانون وجودی • و اما تا الا اول مقام معلوم را از احاطه  
 کردن اصاغیر باید رعایت و احرام اکابر کنند • و اکابر باید رعایت  
 و مهربانی در حق مسافران نمایند • جوانان باید خدمت و حرمت پیران نمایند





بران باید محافظت رعایت جوایز نماید **۱** این حقوق متداول است  
 بخوان باشد که بر کسی خود را می پستعل الفکر باشد **۲** حضرات مجلس ایادی  
 علیه السلام سرکار در مجلسی در ادبی بفرمانند کل باید اطاعت و انقیاد نمایند  
 در حال سرور و در صا بحرمی دارند **۳** زیرا این اطاعت فرض و واجب است  
 بر نفس و عدلی بوقوف امور **۴** و آنچه اليوم لازم است نداند و برای  
 مصیبت ندارد **۵** اگر چنین باشد که بخار صاف باشد و هر چه پسندید  
 بخوری دارد بجای شیراز و امور در در و امور مختل کرده و پریشانی صورت  
 و مخومی است در **۶** لهذا باید که هر یک احباب نصوری نماید و امر مهمی  
 بخاطر آرد و مرتبت مجلس حضور حضرات ایادی علیهم السلام و شانه و عروه و عمامه  
 نماید **۷** سرکار حضرات ایادی بجزیرت و مذموم اول دارد و الا فلا **۸** فخره از کتاب  
 که بدل بر این است در لومی مرقوم و ارسال شد تا اجای المکی باشد که چگونه  
 نقلین از ایادی مرد است **۹** باشد **۱۰** البسار علیه و جمیع **۱۱** نوع **۱۲** نوع

بسم الله

درت و سواد کل جمع انقد لا هلا **۱** کفر در سواد **۲** و موقی کل عیب است  
 اصل نذر عیب مرد **۳** است **۴** بجا **۵** است **۶** است **۷** است **۸** است  
 ان **۹** است **۱۰** است **۱۱** است **۱۲** است

این کتاب در  
 کتابخانه  
 ...  
 ...  
 ...



از هم بقوتک النافذة الجارية فی کل الاشیاء انک انت سمیع الدعاء وانما  
اعلی کل شیء فیدرین **الیوم** محل شوررا بهیت عظیمه ولزومیت فویه بوده  
و بر جمیع اطاعت فرض واجب علی مخصوص که ارکان ابادی مزینند  
ولی باید نوعی مذاکره و مشاوره کرد که اسباب و اختلاقی فراهم نیاید  
و آن اینست همین عقد مجلس هر یک بحال حریت رای خویش رایان  
گفت بر مان نماید اگر دیگری مقاومت میکند ادا او مکرر نشود زیرا بحث  
در مسائل گردد رای موافق معلوم نشود و ببارقه حقیقت شعاع ساطع از تصاویر  
افکار است در نهایت مذاکره اگر اتفاق آراء حاصل گردد قسم المراد و اگر  
معاذ الله اختلاف حاصل شود با کثرت آراء قرار دهند و چون فراری  
از قرار رای شوررا اجبا یا بعضی استسکاف نمایند اجزاء با کسی معاتبه و مجادله  
نمایند سکوت کنند و باین عبید مرقوم دارند و دیگر آنکه مذاکره در محل  
شوررا کسی نباید نقل کند و در بدایت اجتماع باید طلب توافق خاصیت بحسب  
شرایع نمایند و التماس نماید بحجت حضرت صدارت پناهی کنند  
و ابداد مجلس شوررا امور سیاسی مردم نزنند بلکه جمیع مذاکرات در مصالح  
کلیه و جزئیة اصلاح احوال و تحسین اخلاق و تربیت اطفال و محافظه علوم از  
جمیع جهات باشد و اگر چنانچه نفسی نخواهد کله از تصرفات حکومت اعتزالی

نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

Missing Page



نسخه اصلی این صفحه سفید میباشد

Missing Page

از برای نفس نیست. لهذا النوع بشر عموماً مستعد است و حصول تا علی المقامات دارند  
و بر این برای اقامت نمایند که انانی که کسی نظیر او را جامع مانند و خوش مبارک و حیواناً  
بزیه بی عقل و دانشند و کل خوش است. یک نفس دانا و متقدم در میان آنان موجود  
و بعکس آن ملاحظه نمایند که ممالک تمدن جمیع انانی در نهایت ادب و حسن اطوار  
و تعاون و تعاضد و وحدت ادراک و عقل سلیم هستند. الا معدودی بیل  
پس معلوم و محقق شد که عقل و دقت عقول و ادراکات از تربیت و تعلیم و عدم  
آن است. شایع است که تربیت است شود و میوه تربیتی یکی تربیت استانی  
شود و مشخص نادان تعلیم دانا گردد. و عالم و خوش بغیض مرتبی انا جهان مدنی  
کرد و علیل طبابت شفا یابد. و قصیر منعم فن تجارت غنی شود و تابع  
سبب کتب کمالات متوجع عظیم گردد. و مشخص دلیل تربیت مرتبی اغنیض  
موزی باوج رفیع ترسد. اینهاست بر این آنان. و اینهاست  
آیات تصدیق این برای میزبانند که تربیت نهایت است از تربیت و در اولی تربیت  
عقول و ادراکات و عقل و دقت از تربیت است. و این تربیتی است  
قابل انکار است. چنانکه در خطبه ای داریم: اطفال هم سستی و درم درون تعلیم  
بکار در کتب خاندان است. و تربیت این شخص ضرورت است. و اینهاست  
عقول و ادراکات انسان مشاقت است. یکی تربیتی است که در اولی تربیت



بطنی که هر کس از اینهاست درختی نام دارد که در هر چه زربت است که اولاً  
 نکرده و سنگت سیاه که هر جاناب شود و حطل و در قوم معلوم و در  
 نجره سیاه که نکرده یعنی زربت که بر انسان برانند عمل کنند و لکن با نکر  
 نماید و بقوه نافذ آنچه در حقیقت انسان را کمالات و استعداد اندیج  
 و مندیج بمرصه ظهور آرد زربت در میان جسد را خرمین کند و  
 بخت باغبان دانند را و خست کهن نماید لطف اویب اطفال  
 دست از باوج رفیع رساند و عنایت مری که در کعبه را بر سر بر  
 شاد پس واضح و سیرین کردید که عقول در اصل فطرت متفاوت  
 است و زربت را نیز حکم عظیم و نامبری شدید اگر مری نباشد هیچ  
 نفوس احشوش اندک و اگر معتمد باشد اطفال کل اند شرات کردند  
 است که در کتاب المی در این دور بدیع تعلیم و زربت را اجبار است  
 ناختمی یعنی بر پدر و مادر فرض عین است که در خرد و سپر انبیا  
 بخت تعلیم و زربت نمایند و از پستان عرفان سیر دهند و در  
 اغوش علوم و معارف پرورش بخشند و اگر در خصوص امور  
 در صورت عیون با خود و مذموم و مذکورند و این کتاب است غیر معذور  
 زیرا آن طفل بیچاره در اول سحر ای جهالت کند و در بخت و گرفتار

از برای نفس نیست که لذت نوع بشر عموماً مستعد او وصول با اعلی القامات دارند  
و بر این برابر با فایده نمایند که انانی مملکی نظیر امری جامع مانند جویش مبارک و حیوانا  
بزیه بی عقل و دانشند و کل زویش یک نفس دانا و متمدن در مابین آنان موجود  
و بعکس آن لایطه بنامند که ممالک ستمه جمیع انانی در نهایت ادابت و حسن طوابع  
و تعاون و تعاضد و وحدت ادراک و عقل سلیم هستند آن معدود که دلیل  
پس معلوم و محقق شد که غلو و دو نوع عقول و ادراکات از تربیت و تعلیم و علم  
آن است که شاخ کج تربیت است شود و مسوده بر می چکلی تربیتانی  
شود و شخص نادان عظیم دانا گردد و عالم خوش بقبض مرتبی دانا جهان ندان  
گردد عقل بطیبات شفا یابد و فسیر تعلم فن تجارت علمی شود و منابع  
بسیب کسب ممالک قبوع عظیم گردد و شخص ذلیل تربیت مرتبی از قبض  
مردم باو رفیع برسد این است بر این آنان  
انیا نیز تصدیق این را می بیند که تربیت نهایت آرزوی سیرت دارد ولی سیرت  
عقول را در ادراکات در دلیل و در قدرت نیز شایسته است و این بر روی آ  
قال بخار و چنانکه در علم و ممالک اطفال هم سستی و در ممالک هم سستی  
تکلیف است شایسته است که تربیت کج تربیت کج تربیت کج تربیت کج تربیت کج  
مقول از این احوالشان مخدات کج تربیتی سر تا پای کج تربیتی کج تربیتی



بطن بر هر یکی از نباتات از بدنی نماید **خرف** مرجه زیت بنویسند و اولاً  
 بگردانند **و سستک** سیاه گوهر جاساب شود **و مصلح** در قوم معلوم و بر  
 حجره مبارکه نگردد **یعنی** زیت گوهران سایر اند بل کند **و لکن** با شکر  
 نماید **و نفوس** نافذ و آنچه در صفت انسان از کمالات **و استند** از مندرج  
 و مندرج **بهر صفت** ظهور آید **زیت** و جفان حبه اخضر من کند **و**  
**بخت** باغبان **و اندر** رادخت کهن نماید **لطف** آب اطفال  
**و سنان** با بوی رفیع رساند **و عنایت** مرئی گوید که خیمه را بر سر آبر  
 نماید **پس** واضح و میرین کردید که عقول در اصل فطرت متساوی  
 است **و زیت** را نیز حکم عظیم **و نامیری** شدید **المرئی** نباشد هیچ  
 نفوس **و حوش** مانند **و اگر** معلوم باشد اطفال کل باشد **و شراب** کرده  
 اینست که در کتاب التبی در این دور بدیع اعظم **و زیت** امر اجار بست  
**و اختاری** یعنی بر پدر و مادر فرض عین است که در خرد و سپهر اینانی  
**بخت** تعلیم **و زیت** نمایند **و از** پستان عرفان **بیر** دهند **و در**  
**اعوش** علوم و معارف پرورش بخشند **و اگر** در مخصوص صورت کنند  
**در** زودت **غیر** با خود **و بد** موم **و در** جو زرد **و این** کتاب است غیر معفوز  
**زیر** آن **بطل** جاریه را **و اول** سحر ای حالت کند **و بد** بخت **و اگر** قار

و غنوه و غمزان حمانی شش و طبعیافت و استعداده انسانی نه این بلای ناگهانی از  
 کشور ایرانی مندرج فرستادگان آسایش جان بایند و راحت و بدان جویند  
 که محض فضل و احسان این بلای بی امان در مدتی فزاید مندرج شد اما در سال جهان  
 مدتی مدید استدا یافت چنانکه چند سینه پیش در حوالی این بقعه نور آید جز مدینه عکاء  
 از حجاز و مصر گرفته تا شام و بیروت و حما و حمص و طرابلس و باقه و قدس و غیره دولت  
 این بلا استولی بود تا بعراق رسید و از عراق بایران افتاد اما سرعت اندفاع  
 این آفت از مملکت ایران از زمینت نیت مبارکه مرکز سلطنت عظام است چه که در  
 سلف مرض و باد از بار افتاد و هفت سال استدا یافت حال این زودی  
 زوال یافت و این مجرب دارنواهای مقدسه اعلی حضرت شریاری و معدلت حضرت  
 صدارت پناهی بود و فی الحقیقه اعلی حضرت تاجدار می رعیت پرور و مهربان است  
 و جناب صدر محترم عادل و آزموده و باعزم و کاردان این عبد از بدایت  
 وزارت حضرت صدارت تا بحال ساکت بود تا بعد از محض و تحقیق بیان نماید  
 فی الحقیقه بصرافت طبع و طیب خاطر در فکر راحت و آسایش عموم رعایاست  
 از خدا خواهم که اعلی حضرت شریار بر او توفیق و جناب صدارت پناهی بفرماید  
 عظیمه موفق فرماید از قرار مجموع رای جهان آرا می پادشاهی و حسن تدبیر  
 صدارت عظمی تعلق بر آن گرفته که در شهر شری بجهت فصل و عوی و قطع مرافعه